

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بلوغ شرط دوم از شرایط فقهی که برای ولایت شایستگی دارد. برای اثبات شرط بلوغ در فقهی که فتصدی امر ولایت می‌شود به چند دلیل می‌توان استناد جست. دلیل اول ارتکاز عقلایی مبنی بر عدم اعتماد به غیر بالغ در تصدی مسئولیت‌های بزرگ است. ارتکاز عقلایی این است که غیر بالغ قابل اعتماد نیست، فصلحت را تشخیص نمی‌دهد، قدرت تصمیم‌گیری به‌موقع و صحیح را ندارد و همیشه نیاز به فرشد دارد. این ارتکاز عقلایی مانع انعقاد اطلاق در ادله نصب فقیه برای ولایت می‌شود. البته بر اساس قدر متیقن معلوم است که قدر متیقن برای ولایت فرد بالغ است و در این صورت ما دیگر نیازی به استدلال خاص نداریم؛ به دلیل اینکه خواه و ناخواه غیر بالغ از بحث خارج است اما بحث در آنجا است که می‌خواهیم با ادله لفظی برای فقیه اثبات ولایت کنیم و در این صورت بیان می‌شود که اطلاق دارد و در ادله لفظی برای نصب فقیه وجود دارد؛ مانند: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَكِيمًا» این بیان شامل صبی غیر بالغ نمی‌شود، یعنی اطلاق آن به دلیل ارتکاز عقلایی مبنی بر عدم اعتماد به غیر بالغ است و این ارتکاز مانع اطلاق می‌شود.

دلیل دوم آیه کریمه «وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» است که می‌فرماید برای دفع مال صبی به خود او -یعنی برای دفع مال یتیم به خود یتیم- دو شرط لازم است: اول «إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» و دیگری «آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» آن‌ها را امتحان کنید و اگر این دو شرط در آن‌ها محقق شد مال را به آن‌ها دهید. شرایط یکی بلوغ نکاح است که فراد از بلوغ نکاح همان چیزی است که از آن به بلوغ شرط تکلیف تلقی می‌شود به دلیل اینکه بلوغ شرط تکلیف همان بلوغ جنسی است. اما برای جواز دفع مال به صبی غیر بالغ، حد بلوغ نکاح کفایت نمی‌کند و طبق شرط دوم می‌فرماید: «آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» علاوه بر بلوغ باید شرط رشد هم در آن‌ها فراهم

شود. بحث ما در شرط بلوغ است؛ اگر دفع مال صبی به خودش که یتیم است قبل از بلوغ جایز نباشد به طریق اولی تصرف در اموال دیگران از باب ولایت برای او جایز نخواهد بود. در اینکه در آیه یتیم خصوصیت ندارد هم شکی نداریم؛ یعنی اگر این حکم فقط در مورد یتیم وارد شده است از باب است که مبتلابه مالی که باید به وسیله ولی یا به وسیله اولیا نگه داری شود یتیم است و اگر یتیم نباشد ولی دارد و ولی او مجاز در تصرف خواهد بود و تصرف ولی تصرف خود یتیم است. پس اینکه فرمود "یتاماً" در یتیم بودن و در عدم جواز دفع المال قبل از بلوغ خصوصیتی به یتیم وجود ندارد اما با القاء خصوصیت از یتیم و القاء قهری خصوصیت از یتیم از یک طرف و از طرف دیگر با توجه به اینکه اگر تصرف یتیم در مال خود قبل از بلوغ جایز نیست پس تصرفش در اموال عمومی و اموال دیگران و به طریق اولی در انفس دیگران هم جایز نخواهد بود، این به معنای آن است که بنابراین برای صبی غیر بالغ جواز تصرف در اموال و انفس دیگران ثابت نیست پس نمیتواند ولایت برای غیر بالغ ثابت باشد. این هم دلیل دوم است.

تفسیر رشد در روایات همان عدم آشنایی با فصلت و ففسده خود است. البته طبق آنچه در شرع آمده است برای اولیای خدا، انبیای الهی و رسولان بزرگ و برای برخی ائمه معصومین سلام الله علیهم ولایت قبل از بلوغ هم ثابت بوده است که در این موضع شکی نیست. در قرآن کریم نسبت به حضرت یحیی علیه السلام صراحتاً می‌فرماید: «يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» حکم به معنای فرمانروایی الهی است. نسبت به حضرت عیسی علیه السلام در همان دوران فی المهد هم می‌فرماید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» این کتاب کتابی است که باید با آن بر مردم فرمانروایی کند. حضرت عیسی علیه السلام فی المهد فرمانروا بود. حال این چگونه با این حرفی که بیان شد قابل جمع است؟

جواب این است که بحث ما در نصب عام است و نه در نصب خاص؛ در جای خود بحث شد که نصب ولایت امر به دو شکل است؛ نصب عام و نصب خاص. اگر نصب خاص صورت گرفت که دیگر این امر خارج از محل بحث ما است. حتی اگر معصوم -و نه خداوند- هم یک نائب خاصی را برای خود معین کرد و آن منصوب خاص حتی معصوم هم نبود یعنی با نصب شخصی و خاص کسی را نصب کرد و او بالغ نبود این موضوع خارج از محل بحث ما است. محل بحث ما نصب عام است. تفکیک بین این دو نوع نصب خیلی مهم است؛ یا نصب بر طبق قضیه حقیقیه شخصیه است و یا بر طبق قضیه

حقیقیه عامه است. این دو نوع نصب است و بیان شد که نصب فقیه برای ولایت در عصر غیبت به شکل قضیه حقیقه عامه و نصب عام است. دلیل بر تقیید این نصب است و اینکه این نصب شامل کسی که به حد بلوغ نرسیده باشد نیست.

افزون بر اینکه به هر حال انبیاء، اولیاء و ائمه معصومین سلام الله علیهم به دلیل اینکه شرط علم و عصمت در آنها است؛ هم علم آنها لدنی است و هم عصمت الهی با آنهاست لذا خواه و ناخواهد فلاح شرطیت بلوغ در آنها حاصل نخواهد بود. فلاح شرطیت بلوغ این است که نتواند اداره کند و تشخیص فصلحت دهد و در امر ولایت قابل اعتماد نباشد اما کسی که دارای شرط عصمت فعلی و قولی است و دارای علم الهی و لدنی است او خارج از این شرط و خارج از محل بحث ما خواهد بود.

دلیل سوم روایاتی است که در تفسیر آیه «وَابْتََلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» آمده است که در این روایات تأکید شده است که بر اینکه نفوذ تصرفات صبی در مال خود فعلق بر بلوغ اوست و دلالت بر عدم جواز نفوذ صبی در مال خود قبل از بلوغ را دارد. بنابراین از اینکه نفوذ صبی قبل از بلوغ در مال خود نافذ نیست پس به طریق اولی تصرفات صبی در اموال عامه و اموال دیگران و انفس آنها هم نافذ نخواهد بود.

روایات زیادی در این باب آمده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ «حُمَيْدُ بْنُ زَيْيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ فُتَيْلِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ يَتِيمٍ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَيْسَ بِعَقْلٍ بَاسٍ وَ لَهُ مَالٌ عَلَى يَدَي رَجُلٍ فَأَرَادَ الرَّجُلُ الَّذِي عِنْدَهُ الْمَالُ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِ الْيَتِيمِ مُضَارَبَةً فَأَذِنَ لَهُ الْغُلَامُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ لَا يَصْلُحُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ يَدْفَعَ إِلَيْهِ مَالَهُ قَالَ وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ يُدْفَعْ إِلَيْهِ شَيْءٌ أَبَدًا.» یتیمی است که قرآن خوانده و با آن آشنا است، عقل او هم عقل خوبی است. مالی دارد که این مال در اختیار کسی است. آن شخص که مال این صبی در دست اوست می‌خواهد با این مال مضاربه کند. آن پسر غیر بالغ هم اجازه این کار را به او داده است. حال آیا آن کسی که مال این کودک در

اختیار او ست حتی اگر آن غلام اذن هم دهد حق چنین کاری را دارد. حضرت علیه السلام می‌فرماید: نباید به این شیوه عمل کند و باید تا زمانی که او محتلم می‌شود (به بلوغ می‌رسد صبر کند). حتی اگر بعد از بلوغ هم به عقل نرسید باز هم حق ندارد چنین کاری کند.

لذا معلوم می‌شود که اذن غلام قبل از بلوغ معتبر نیست پس تصرف او هم در مال خود قبل از بلوغ جایز و معتبر نخواهد بود. آن شخص هم نمی‌تواند با مال صبی ولو با اذن او عمل کرده و کار کند تا وقتی که صبی به درجه احتلام و بلوغ برسد. وقتی که رسید در آن وقت تصرف او در مالش جایز خواهد بود و باید مال صبی را به خودش دهند. امام علیه السلام فرمود: «وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ يُدْفَعْ إِلَيْهِ شَيْءٌ أَبَدًا» اگر هم محتلم و بالغ شد اما رشدی عقلی نداشت باز هم مال او را به خودش نمی‌دهند. پس دو شرط در صبی برای نفوذ تصرفاتش معتبر است؛ یکی شرط بلوغ و دیگری شرط رشد عقل است.

این روایت علاوه بر اینکه بر اعتبار شرط بلوغ دلالت دارد بر اعتبار شرط عقل هم دلالت می‌کند. به دلیل اینکه فرمود: «وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ يُدْفَعْ إِلَيْهِ شَيْءٌ أَبَدًا» اگر بالغ شد اما عقل او کامل نبود در این صورت هم جایز نیست که مال یتیم را به او دهند. وقتی که تصرف صبی در مال خود قبل از بلوغ جایز نیست به طریق اولی تصرف او در مال دیگران و اموال عمومی و انفس دیگران و آنچه که از نتایج و لوازم ولایت است هم جایز نیست. زیرا بحث بر سر تصرف ولی است: «الَّتِي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجُهُمْ وَأَفْهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ فَسَطُورًا». وقتی اولویت بر انفس است اولویت بر اموال هم است و این اولویت بر انفس است که مالیت و جوهر ولایت است.

دلیل چهارم بر اعتبار بلوغ همان روایت سابق است که در اعتبار شرط عقل به آن متعرض شدیم؛ روایت «أما علمت». این روایت را بخاری و مسلم هم نقل کرده‌اند و از روایات متواتر است. قبلاً بحث شده است که یکی از فواید استفاده از مصادر اهل سنت این است که گاهی استفاده از آنها تواتر ایجاد می‌کند. این روایت را مرحوم صدوق رحمه الله علیه در خصال نقل می‌کند و طرق آن از شیعیان به حد استفاضه است اما

به حد تواتر نمی‌رسد اما اگر طرق اهل سنت را هم به طرق شیعیان اضافه کنیم روایت متواتر می‌شود. لذا از این جهت نظر کردن به روایات اهل سنت مفید بلکه لازم است.

این موضوع را قبلاً بحث کرده‌ایم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلفا به آن‌ها کمک می‌کرده است و اینکه این همه روایت آمده است که «لولا علیٌ لهلك العمر» به این دلیل بوده است که هر کجا خلیفه دوم اشتباهی می‌کرده است به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می‌دادند و ایشان خود را می‌رساند تا اشتباه او را درست کنند. یکی از موارد همین قضیه است که به حضرت خبر دادن که می‌خواهند زن مجنونه‌ای را به خاطر زنا رجم کنند که حضرت فوری خود را رساند و خطاب به عمر می‌فرماید: «أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبَرَ وَ هَذِهِ فَجْئُونَهُ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهَا الْقَلَمَ فَأَطْلَقَهَا عُمَرُ». از یک سه طائفه قلم برداشته شده است -یعنی قلم تکلیف از آن‌ها برداشته شده است- و این افراد تکلیفی ندارند. وقتی تکلیف شامل او نمی‌شود یعنی وجوب عدل بر او ثابت نشده است و خود این موضوع که وجوب عدل بر صبی ثابت نیست و با توجه به اینکه اجرای و اقامه عدل از لوازم ولایت است و در حقیقت ماهیت ولایت متقوم به اقامه و وجوب عدل است بنابراین استفاده می‌شود که ولایت بر صبی ثابت نیست. یعنی ولایت در جایی ثابت می‌شود که وجوب عدل ثابت باشد. بین ثبوت الولاية و وجوب العدل تلازم است؛ اگر وجوب عدل نهی شد ثبوت ولایت هم منتفی است. از انتغای احد اللازمین ما انتغای لازم دیگر را هم می‌فهمیم؛ «إذا الانتغا اللازم و المزوم مثله» اگر این لازم که وجوب عدل است منتفی شد از آن کشف می‌کند که ملزومش که ثبوت ولایت است هم منتفی خواهد بود. پس ولایت برای صبی ثابت نیست حتی اگر کامل العقل و کامل الفقه هم باشد. یعنی حتی اگر یک صبی به فقاقت هم رسیده است و عقل او هم عقل کاملی است اما مع ذلك؛ «رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبَرَ وَ هَذِهِ فَجْئُونَهُ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهَا الْقَلَمَ فَأَطْلَقَهَا عُمَرُ» دلالت بر این دارد که صبی منصوب برای ولایت

نشده است و ادله عامه نصب برای ولایت به وسیله همین دلیل و امثال آن تخصیص می‌خورند و اطلاق آن‌ها فقید می‌شود به آنجایی که بلوغ ثابت باشد.

وصلی الله علی محمد و ال محمد